**باسمه تعالی**

خارج اصول

۰۳/۰۳/۹۳ امارات معتبره - راه احراز صغرای ظهور - علامات حقیقت و مجاز - تأثیر اجزای جمله در شکلگیری مفاد سایر اجزاء

**حجیت ظواهر(شناخت معنای حقیقی)**

**اصل در اوامر شارع مولوی یا ارشادی بودن است**

بحث در مورد این اصالة المولویة در کلام شارع بود خب یک سری بیاناتی برای این اصالة المولویة ذکر کرده بودند من جمله اینکه مقام شارعیت شارع اقتضاء می‌کند که کلامش را حمل بر مولویت کنیم یا مقام شارع بما هو شارع مولا بما هو مولا اقتضاء حمل بر مولویت دارد خب این طور بیانات عرض کردیم که بیانات ناتمامی است چون متکلّم ما فقط جنبه شارعیت ندارد جنبه‌های دیگری هم دارد برای اینکه آن جنبه‌ای که این کلام ناشی از او هست جنبه مولویت هست اول الکلام است یا اینکه این کلام صادر شده از مولا بما هو مولا خب اول الکلام است اینها در استدلال اخذ شده که مولا بما هو مولا اگر کلامی گفت اصل این هست که حمل بر مولویت بشود خب صغرایش محل تأمل است عمده عرض کردم چیزی که ممکن است شخصی استدلالی که یک مقداری با این استدلالات متفاوت هست و نیاز به بررسی دارد آن بحثی که تمسک کنیم به قاعده التأسیس اولی من التأکید

پرسش: مولا بما هو مولا خودش بحث اینکه مثلاً غالب موارد مولویت اعمال می‌شود آنجا هم نمی‌شود چنین بحثی را ... پاسخ: خب آن هم می‌شود آن یک بحث دیگر است آن این است که اصل در مولا این هست که بما هو مولا باشد یک موقعی شما می‌گویید که مولا بما هو مولا اگر کلامی از آن صادر بشود اصل این هست مولوی باشد این یک بیان است یک بیان دیگر نه بما هو مولا را در موضوع اخذ نمی‌کنید یک کلامی که سر زده این کلام چون مولا غالباً بما هو مولا هست پس ما می‌گوییم بما هو مولا هست اینها تعبیراتشان این نیست تعبیر این هست که مولا بما هو مولا اگر کلامی از او صادر بشود اما اصل این مطلب

که اگر بخواهید بگویید که ما بررسی کردیم که کلمات به اصطلاح مولا ناشی از جنبه مولویتش بوده خب آن یک تقریبی می‌شود که باید بررسی بشود عرض کنم عمده کلامی که قابل بررسی هست این هست که گفتند التأسیس اولی من التأکید به این قاعده تمسک کردند عرض کردم التأسیس اولی من التأکید را در چند جا می‌شود به کار گرفت یا به کار گرفتند یکی در بحث الامر بعد الامر که هل یدلّ علی التأسیس أو التأکید که آن خب آن قاعده آنجا مطرح هست که تأسیس اولی از تأکید است یکی در بحث در جایی که دوتا کلام وارد شده باشد کلام دوم می‌تواند مرادف کلام اول باشد می‌تواند مرادف نباشد یک شیء دیگر باشد خب این بحث مطرح هست که التأسیس خیر من التأکید که در کلمات فقهاء خیلی وقتها در معنی کردن روایات معنی کردن کلمات فقهاء می‌گویند این قید این مطلب اگر باشد لازمه‌اش تأکید هست و التأسیس خیر منه در کلمات آنها خیلی مطلب مکرر آمده البته مسئله مسلمی هم نیست که همه قائل شده باشند من همین طوری عجالتاً نگاه کردم دیدم خیلی‌ها قائل هستند ولی احیاناً بعضی از فقهاء مخالفت هم کردند مثلاً در مورد التأسیس اولی من التأکید مرحوم اردبیلی در مجمع الفائدة و البرهان، ج12، ص235، ایشان این تعبیر را دارند «و ترجیح التأسیس علی التأکید مطلقا، غیر واضح إنما هو فی الخطب و مقام الوعظ، و لا یمکن إثبات الأحکام الشرعیة بذلک» نمی‌دانم «إنما هو فی الخطب و مقام الوعظ» خیلی درست مرادش نفهمیدم این عبارت چی هست ایشان می‌خواهد بگوید که مثلاً تأسیس و تأکید ولو اولویت دارد ولی این اولویت کانّ یک ظنّی می‌آورد که این ظنّ ظهور ساز نیست بنابراین احکام شرعیه را با او نمی‌شود اثبات کرد این را می‌خواهد بگوید چی می‌خواهد بگوید عبارت را

پرسش: در مقام این که فرضاً‌سؤال و جواب شخصی نباشد حالت مثلاً جمعی باشد یک خطابه‌ای مثلاً می‌خواهد بخواند آنجا‌ها مثلاً یک شک کردیم باید بگوییم اصل تأسیس است یا تأکید است در سؤال و جوابهای شخصی خیلی از موقعها از جهت ارشاد بوده از جهت راهنمایی بوده ... پاسخ: مقام وضع مثلاً ... به هر حال

عبارت این است حالا عبارت را چی معنا می‌شود کرد بله ولی به هر حال این یک عبارت است.

یا در مشارق الشموس، ج2، ص231، دارد «و أولویّة التأسیس من التأکید لا ظهور لها مطلقا سیّما هیهنا، لمعارضة السیاق» که امثال این تعبیرات هست

پرسش: احتمال دارد مثلاً بگوییم اصل این هست که بحث حقایق شرعی و اینها نمی‌‌خواهد تأکید به همان معنای لغوی بکند می‌خواهد تأسیس کند ... معنای جدیدی می‌خواهد ارائه بدهد ... پاسخ: حالا در آن بحث که التأسیس خیر من التأکید کسی به آن تمسک نمی‌کند آن بحث از فرض وضع است نه اینکه ما نمی‌‌دانیم این کلام را بر طبق معنای قبلی به کار برده یا وضع جدید کرده بگوییم تأسیس خیر من التأکید در آن معنی که کسی اصلاً قائل نیست

پرسش: ... پاسخ: نه آن را که هیچ کس نگفته که اگر نمی‌‌دانیم وضع شده یا وضع نشده بگوییم وضع شده و تمسکاً به التأسیس خیر من التأکید این که قطعاً کسی نمی‌گوید بحث سر این است که اگر وضع شده باشد نمی‌دانیم در معنای جدید به کار رفته که لازمه‌اش این است که در عبارت

پرسش: ... پاسخ: نه آن، آن ربطی به بحث ندارد.

خب حالا عرض کردم این بحث التأسیس خیر من التأکید یکی هم در اینجا هست که یک واژه‌ای بعد از واژه قبلی به کار رفته به یک معنایش مرادف ... واژه دوم مشترک لفظی هست یکی از معنایش مرادف معنای قبلی هست یکی از معانیش مغایر هست ما حمل می‌کنیم که بر التأسیس خیر من التأکید ...

پرسش: حاصل اشکال شما این بود که درست است که غالباً شارع تأسیس می‌کند نسبت به تأکید ولی محدوده کوچک‌تر جایی که تکرار می‌کند در اینجا ... پاسخ: بله حالا می‌رسم آن را صحبت می‌کنم اجازه بدهید.

حالا در آن بحث اولی که عرض کردم امر بعد الامر در بحث امر بعد الامر یک بحث ... حالا یک صورت سومی بود یک صورت سوم این هست که ما نمی‌دانیم امر مولوی هست یا امر ارشادی است ما می‌گوییم امر مولوی کانّ تأسیس از ناحیه شارع است و امر ارشادی تأکید حکم عقل است قاعده التأسیس خیر من

التأکید را آنجا هم پیاده کنیم این سه صورتی بود که در جلسه قبل اصلش را مطرح کردیم یک سری صورتهای دیگری هم هست شبیه این صورتها یعنی آنها هم می‌توانند این بحثها مطرح بشود حالا و مطرح هم هست در کلمات فقهاء مثلاً دیدم در بحث اقرار این بحث هست که اگر گفتند «له علیّ عشرة الا ثلاثة» ‌آیا اینجا معنایش این است که چهارتا به گردن من هست یا الا ثلاثة این دومی به تأکید حمل می‌شود گفتند اصل این هست که حمل به تأسیس بشود پس بر این دوتا استثناء هست دوتا سه‌تا استثناء شده چهارتا باقی می‌ماند نه بگوییم اینها تأکید هست و هفت‌تا باشد البته ببینید آنجا اگر شک داشته باشیم در این مثال که تأکید است یا تأسیس است دلیل مجمل می‌شود بیشتر از سه‌تا را نمی‌شود اثبات کرد ولی بحث این است که به هر حال ظهور کلام در کدام هست نه از باب اصل عملی و امثال اینها. و یک چیز دیگری هم هست که شبیه این بحثهاست در کلمات آقایان این مطرح می‌شود که احترازیت قیود اصل این است که قید احتزای باشد نه توضیحی به هر آن هم تمسک به این قاعده است که کانّ توضیحی بودن یک نوع تأکید جمله قبل است آنچنان فایده‌بخش نیست که احترازی فایده‌بخش هست این تقریباً از فروع همین قاعده هست البته این نکته را هم تمام این بحثها عرض بکنم آن این است که بحث ما از اصل قاعده اینکه تأسیس اولی من التأکید است و الا در اینکه گاهی اوقات ممکن است یک قاعده دیگری باشد مقدم به دیگری باشد یا معارض باشد بحثی نیست مثلاً در همان بحث الامر بعد الامر آقایان معمولاً‌پذیرفتند که تأسیس خیر من التأکید است ولی گفتند چون اصل یعنی صلّ و صلّ صلاة دوم چون قید ندارد اصالة الاطلاق اقتضاء می‌کند که حمل به تأکید بشود چون اگر بخواهیم حمل به تأسیس بکنیم باید حکم دوم را مقیّد کنیم به صلّ مرة اخری صلاةً اخری یک قید مرة اخری یک چیزی امثال اینها، باید بزنیم اصالة الاطلاق مثلاً بر خلاف این است و امثال اینها. اینکه یا مثلاً همین جا مثالی که در مشارق الشموس عبارتی که آورند این عبارت البته سیما تعبیر می‌کنند «و أولویّة التأسیس من التأکید لا ظهور لها مطلقا سیّما هیهنا، لمعارضة السیاق» ممکن است یک جایی اصل اولویت تأسیس بر تأکید با یک قرینه دیگری مقدم

باشد و آنها هم یک قرینه دیگر وجود داشته باشد که معارضش باشد یا اقوی باشد آنها بحث ما اصل این قاعده هست اما معارضه بودنش خب بحثی نیست که احیاناً می‌تواند معارض داشته باشد خب ما حالا همین سه صورتی را که عرض کردم در موردش صحبت بکنیم صورت اول و دوم مقداری بحثهایش شاید شبیه هم باشد صورت اینکه یک لفظی داشته باشیم بعدش لفظ دیگری تکرار شده باشد آیا این لفظ دوم را تأکید لفظ معنی می‌کنیم کما در مسئله امر بعد الامر یا مسئله‌ای که امروز عرض کردم عشرة له علیّ عشرة الا ثلاثة الا ثلاثة یا اینکه می‌تواند حمل به تأکید بشود خب این یک صورت است یک صورت این بود که نه عین لفظ تکرار نمی‌شود یک لفظ دیگر می‌آید یک لفظ دوم دو معنی ذاتاً‌دارد یک معنایش تأکید جمله قبل است یک معنایش تأسیس است این هم اینکه یک بحث در غیر این موارد که نمی‌دانیم امر مولوی است یا امر ارشادی است مثلاً حمل بر مولویت کنیم یا حمل بر ارشادیت کنیم خب در مورد صورت اول و دوم یک بحث که اینجا مطرح هست آن این است که آیا واقعاً اصل این قاعده درست هست که متکلّمین معمولاً تأسیس به کار می‌بردند تأسیسی به طور کلی ما یک چنین استقصایی کردیم که بیشتر موارد تأسیس اولی از تأکید هست یا نه؟ آیا این طوری درست است یا درست نیست؟ عرض کردم که البته اگر مجموع کلماتی که از یک متکلّم سر می‌زند را بررسی کنیم کلمه دوم معنایی معمولاً غیر از معنای کلمه اول را دارد ولی اینها در جایی هست که کلمه دوم مغایر با کلمه اول هم باشد اما جایی که کلمه دوم عین کلمه اول باشد آیا باز هم می‌توانیم ما بگوییم که غالباً در جایی که کلمه دوم عین کلمه اول باشد یک معنای دیگری غیر از آن معنای اولی از او اراده می‌شود و تأکید نمی‌شود این طوری است؟ همچنین در جایی که یک مشترک لفظی به کار می‌بریم آیا در این طور موارد کلمه دوم که به کار برده می‌شود معنایش معنایی هست غیر از کلمه اول یا غیر از کلمه اول نیست خب به تناسب این بحث را مطرح کردیم که اساساً اینکه می‌گوییم التأسیس خیر من التأکید یا اولی من التأکید باید بازگشت به این بکند که غالباً متکلّمین کلام تأسیسی به کار می‌برند نه کلام تأکیدی و این غلبه منشأ یک نوع ظهوری به کلام می‌شود حالا

اصل اینکه غالباً متکلّمین کلام جدید را به کار می‌برند و این صرفنظر از این که این منشأ ظهور بشود یا نشود اصل اینکه طریقیت برای ایجاد ظنّ دارد یا ندارد آن را ابتداءً صحبت کنیم حالا ممکن است ما بگوییم که این ظنّش این قدر قوی نیست که ظهورساز باشد همان مطلبی که در بحث تعارض احوال فقهاء دارند یک بحثی در قدماء داشتند به نام تعارض احوال که در اصول مطرح هست که آنجاها غالباً گویا اصل نمی‌‌دانم مثلاً اطلاق مقدم است یا عموم مقدم است می‌گویند عموم مقدم است یک بحثهای خاصی به نام بابی به نام باب تعارض الاحوال است در اصول در این باب معمولاً اشکالی که مطرح می‌شود این است که آن اولویتهایی که ایجاد شده از باب ظهور نیست فوقش این است که ظنّ بیاورد حالا من فعلاً بحثم سر این نیست که آیا این اولویت ترجیحش ظهور ساز هست یا ظهور ساز نیست بحث من در مورد اصل آن ظنّ‌آوریش هست حالا درجه ظنّ‌آوریش آن حالا یک بعدی است می‌خواهیم ببینیم که اساساً غلبه چطور می‌شود ایجاد ظنّ بشود ما عرض می‌کردیم که غلبه به اعتبار کشف از جامع مشترک در مواردی که موارد منشأ ظنّ می‌شود و این جامع مشترکی که شما بررسی می‌کنید یعنی مواردی که شما بررسی می‌کنید و می‌خواهید حکم آن را به مورد نظرتان سرایت بدهید اگر یک جنس بعید باشد خیلی دخالتش در ظنّ‌آوری ضعیف‌تر هست تا اینکه جنس قریب باشد همچنین هر مقدار آن دایره مورد بحث تنگ‌تر باشد و به مورد بحث ما نزدیک‌تر باشد از جهت سعه و ضیق دخالتش جدی‌تر هست و امثال اینها حالا این نکته‌ای که می‌خواهم حالا عرض کنم این است و اگر احیاناً بین اینها یک نوع تهافتی وجود داشته باشد یعنی اقتضائات آن جنس بعید با اقتضای مثلاً نوع مختلف باشد اینجا باید اقتضای نوع را سنجید این را حاج آقا اخیراً در این بحث بیع به یک تناسبی هم اشاره کردند در بحث «حتی إذا» که ایشان می‌فرمودند که یک بحث این هست که «حتی» به طور کلی آیا مثلاً «حتی» غائیه هست «حتی» شرطیه هست یا «إذا» به طور کلی «إذا» شرطیه است «إذا» زمانیه هست امثال اینها یک موقع بحث را ما به طور کلی مطرح می‌کنیم یک موقعی نه بحث را می‌آییم خاص می‌کنیم «حتی إذا» ما در آیه «حَتّی

إِذا بَلَغُوا النِّکاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا» (النساء, 6) برای اینکه معنای «حتی إذا» را بفهمیم یک موقعی خصوصیات کلی «حتی» را به طور کلی بررسی می‌کنیم خصوص «إذا» را به طور کلی بررسی می‌کنیم یک موقعی نه خصوصیات «حتی إذا» با هم را بررسی می‌کنیم و با بررسی آنها می‌خواهیم مفاد این آیه را روشن کنیم خب اینکه «حتی إذا» را با همدیگر بسنجیم خیلی اولویت دارد از اینکه اینها را جداجدا بسنجیم خب ایشان نتیجه‌گیریهایی در این بحث کردند که «حتی إذا»‌ها همیشه «إذا» در آن شرطیه هست و هیچ وقت مثلاً غیر شرطیه نیست و امثال این بحثها. ببینید نکته این بحث این هست اصل این مطلب در کلام میرزای قمی آمده و مرحوم شیخ انصاری هم در رسائل در ذیل بحث استصحاب کلام میرزای قمی را آورده و توضیح داده آن این است که ببینید اصل ظنّ‌آوری به اعتبار آن کشف جامع مشترک هست فرض کنید اگر ما بررسی کردیم دیدیم که همه مایعات در بالای مثلاً پنجاه درجه به جوش می‌آید یعنی غالب مایعات ـ معذرت می‌خواهم ـ غالب مایعات از پنجاه درجه بالاتر به جوش می‌آید یک مایع خاص را خب شک کردید ممکن است بگویید که این هم همان هست ولی اگر این را دایره‌اش را محدود کردید گفتید مایعی که از جهت وزن حجمی سنگین باشد مثلاً آیا هر مقدار آن عنوان را مضیق‌تر می‌کنید آن اولاً قرینیت اقوی می‌شود ثانیاً اگر تزاحمی باشد بین اقتضائاتش مثلاً غالب مایعات بالای پنجاه درجه باشند ولی غالب در مایعاتی که وزن حجمی‌شان سنگین باشد آن پایین‌تر از پنجاه درجه به جوش بیایند این باید به این دومی ملاحظه کرد یا به جهت اینکه اصلاً اینکه ما می‌گفتیم مایعات در بالاتر از مثلاً پنجاه درجه به جوش می‌آیند مایع بودن در آن چیز نبوده مایعی که سبک باشد یک چنین قیدی بوده و چون این قید در مایعات غلبه داشته بنابراین غلبه غیر سبب شده که مایعات علی وجه الاطلاق وقتی در نظر گرفتیم بالاتر از پنجاه درجه هست ولی مایعی که با قیدی که در این خصوصیت هست آن اصلاً مقتضی در آن موجود نبوده مقتضی مال مایعی هست که این قید خاص در آن موجود نباشد یا مقتضی در همه این افراد وجود داشته باشد در خصوص این یک مانعی باشد که آن مانع منشأ باشد که با آن مقتضی

مزاحمت بکند و امثال اینها و خلاف آن را اقتضاء کند بنابراین ما هر چی در این بحثها بتوانیم در یک دایره کوچک‌تری بحث را دنبال کنیم بحث قوی‌تر هست و روشن‌تر است حالا یک نمونه‌ای در بحث رجال هم عرض بکنم خیلی شاید روشن‌تر باشد آن بحث را ببینید شما در بحث تمییز مشترکات یک کلمه احمد بن محمد را می‌خواهید بررسی کنید که مراد از احمد بن محمد کی هست؟ یک موقعی نگاه می‌کنید در کل «احمد بن محمد»هایی که در اسناد وجود دارد معمولاً از احمد بن محمد چه کسی اراده می‌شود؟ این یک جور هست یک موقعی این را قید می‌زنید «احمد بن محمد»ی که در طبقه فلان هست «احمد بن محمد»ی که در طبقه‌ای هست که کلینی با یک واسطه از ایشان نقل می‌کند مثلاً این هم یک قدری قید محدودتر شد یک موقعی از این هم باز محدودتر می‌کنید می‌گویید «احمد بن محمد»ی که در طبقه‌ای باشد که کلینی با یک واسطه از او نقل می‌کند و راویش هم قمی است مثلاً کسانی مثل علی بن ابراهیم یا احمد بن ابن ادریس اشعری است محمد بن حسن صفار است سعد بن عبد الله قید قمی بودن هم در آن می‌زنیم گاهی اوقات باز هم از این می‌آیید پایین‌تر می‌گویید که روایش شخص خاص است راویش آن شخص خاص است ببینید اینکه احمد بن محمد بنابر وجه اطلاق مراد چه کسی باشد خب این فی الجمله می‌تواند یک قرینیتی داشته باشد که در یک مورد شک هم مراد از احمد بن محمد کس خاصی قرار بدهد ولی این خیلی قرینیتش ضعیف است اگر قید طبقه را اصلاً نیاوریم چون آن چیزی که منشأ می‌شود از احمد بن محمد یک فرد خاصی اراده بشود در طبقات مختلف نکات مختلف است تصادفی بوده که در مثلاً اکثریت موارد احمد بن محمد مراد مثلاً احمد بن محمد بن عیسی بوده چون یک نوع تصادفش برایش مطرح شده. بله یک نکته‌ای هست آن این است که یک کمی ممکن است از جهت تصادف برویم کنار آن این است که چون غالباً احمد بن محمدها در یک طبقه خاص هست آن طبقه خاص اقتضاء می‌کند که مثلاً احمد بن محمد، احمد بن محمد بن عیسی باشد حالا یک مورد احمد بن محمد را ما چون شک داریم چون غالباً در آن طبقه است این منشأ می‌شود که ما اگر ندانیم طبقه‌اش کی هست آن غلبه اینکه در آن طبقه

احمد بن محمد بن عیسی قرار دارد منشأ می‌شود که غالباً ما بگوییم که این در آن طبقه هست بعد از اینکه یعنی دو مرحله استدلال، استدلال اول به غلبه در طبقه احمد بن محمد بن عیسی بودن این احمد بن محمد که طبقه‌اش را نمی‌دانیم می‌گوییم در این طبقه است بعد که در این طبقه شد از این طبقه یک استدلال دیگر می‌کنیم بر اینکه بنابراین مراد احمد بن عیسی است این در صورتی که احتمال داشته باشد که در این طبقه باشد ولی مثلاً «احمد بن محمد»ی که اصلاً در این طبقه نیست در یک طبقه دیگر است این دیگر نمی‌شود مجرد اینکه در اکثر موارد احمد بن محمد‌ها مراد احمد بن محمد بن عیسی است یک احمد بن محمد که در این طبقه نیست هم نمی‌توانیم ... یا احتمال اینکه در این طبقه باشد احتمال قویی نیست آنکه نمی‌شود مطرح کرد چون اصل بحث این است که باید دید که منشأ اطلاق و اراده آن شخص خاص کی هست؟ آیا نفس احمد بن محمد بودن راوی اقتضاء اراده یک شخص خاص را می‌کند؟ اینکه نیست که. این جامع به این کلیتی که جامع نیست آمدیم در طبقه خاص باز مراد از طبقه خاص این هست که در این زمان خاص احمد بن محمد در این زمان آیا به طور مطلق ما می‌توانیم بگوییم مراد احمد بن محمد عیسی است یا اینکه در یک محیط خاص، مثلاً محیط قم، یک موقع است اشتهار، یک اشتهار کلی وجود دارد در تمام اعصار هست در یک زمان خاص در تمام مکانهای هست مثل چیزهایی که در مورد ائمه معصومین (علیهم السلام) در محیط شیعی وجود دارد اینکه ابی عبدالله (علیه السلام) اراده بشود امام صادق (علیه السلام) را در آن چیز اختصاص ندارد به یک مکان خاصی راویش از چه مکانی باشد امثال اینها. در محیط شیعی با این قید محیط شیعی بودن ابی عبد الله (علیه السلام) منصرف هست به امام صادق (علیه السلام) نه در یک مکان خاص و در ارتباط با یک مکان خاص ولی معمولاً این طور نیست اشتهار در یک مکان خاص مطرح هست و این اشتهار در مکان خاص منشأ می‌شود که ما طبقه را علی وجه الاطلاق نباید مطرح کنیم طبقه با توجه به مکان خاص را باید در نظر ... بنابراین مثلاً ما ممکن است بگوییم احمد بن محمد که در طبقه مشایخ کلینی قرار دارند و راویهایشان هم اهل قم

هستند در این طبقه منصرف است به احمد بن محمد بن عیسی در روایتهای کسانی مثل عبد الله بن جعفر حمیری،‌سعد بن عبدالله، محمد بن حسن سفاح و امثال اینها. خب این خوب است چون اشتهار صرفاً یک اشتهار در یک مکان خاص معمولاً این هست این تا حدودی خوب هست ولی اگر ما احیاناً باز دایره را محدودتر کنیم خیلی قوی‌تر می‌توانیم استدلال را بکنیم و چه بسا این استدلالها با همدیگر اقتضائات متغایر داشته باشد یک نمونه را مثال بزنم در مورد همین احمد بن محمد ما یک موقعی مثلاً در خصوص سعد بن عبدالله بررسی می‌کنیم در خصوص صفار بررسی می‌‌کنیم خیلی اولی هست از اینکه در کل این محیط قم بخواهیم بررسی کنیم و با این نتیجه‌گیری مثلاً در مورد محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری ما به این نتیجه می‌رسیم که احمد بن محمد‌هایی که ایشان به کار می‌برد این طور نیست که معمولاً احمد بن محمد بن عیسی به کار ببرد گاهی اوقات احمد بن محمد بن عیسی به کار می‌برد گاهی اوقات احمد بن محمد بن خالد به کار می‌برد و یک انصراف خاصی در کلام

پرسش: ... یعنی اشتهار ما به یک کثرت روایت هم بیانجامد ... پاسخ: نه می‌خواهم بگویم اشتهار نزد راوی

پرسش: همان یعنی برای محمد بن احمد بن ... برای آن هم اشتهار داشته منتهی پاسخ: نه کثرت روایت هست ولی کثرت روایت خاص، کثرت روایت این راوی خاص اشتهار این راوی خاص

و این این طوری است. و مثلاً یک نمونه‌ای که گفتم معارض هم هست عنوان ابی جعفر هست در مورد ابی جعفر در روایتهای کسانی مثل سعد بن عبدالله، حمیری، علی بن ابراهیم را نمی‌دانم اصلاً ابی جعفر تعبیر می‌کند یا نه، سعد بن عبدالله، صفار، حمیری، محمد بن یحیی عطار، این طبقه محمد بن علی بن محبوب، اینها ابی جعفر که تعبیر می‌کنند نوعاً احمد بن محمد بن عیسی است ولی محمد بن احمد بن یحیی را که ما نگاه می‌کنیم ابی جعفر‌هایی که تعبیر می‌کند نوعاً برقی است بر خلاف آن اقتضائی که در این طبقه ابی جعفر معمولاً انصراف به آن شخص خاص دارد در واقع این نشانگر این هست که مثلاً محمد بن احمد بن یحیی

به هر حال با برقی بیشتر دم‌خور بوده اتفاقاً خارجاً هم همین هست که محمد بن احمد بن یحیی از جهت سبک حدیثی یک سبک حدیثی جزء اصحاب الجمع هستند اینها یروی عن الضعفاء و یعتمد المراسیل هستند از این جهت با برقی شباهت بیشتری دارند که بیشتر به جمع احادیث مهما امکن بیشتر اهمیت می‌دهند تا اتقان در اینکه روایت صحیح را اخذ کنند خلاف احمد بن محمد بن عیسی که این شأن را دارد یعنی می‌خواهم بگویم اینها تفاوتهایی که منشأ می‌شود که مثلاً نسبت به یک راوی خاص ارتباط بیشتری پیدا کند و این ارتباط منشأ می‌شود بر اینکه یک عنوان متشرک را در مورد یک راوی بیشتر به کار ببرد یا بیشتر به کار نبرد. بنابراین غرضم در این بحثها این بود که ما وقتی می‌خواهیم از غلبه صحبت کنیم و غلبه را منشأ ظنّ‌آوری قرار بدهیم مناسب است که هِی دایره را تنگ‌تر کنیم حالا بیاییم در خصوص این مطلب که در ما نحن فیه تطبیق کنیم بحث را اگر یک لفظی را به عینه بعد از لفظ دیگر آوردیم آیا در اینجاها معمولاً جنبه تأکیدی دارد یا جنبه تأسیسی دارد؟ بحث این است که این طور جاها آیا جنبه ... این خیلی روشن نیست اگر نگوییم این طور جاها معمولاً جنبه تأکیدی دارد جنبه تأسیسی اینها چیز همچنین در جایی که یک واژه مترادفی وجود داشته باشد اینکه تصادفاً ما بگوییم یک واژه مترادفی که یکی از معانیش مرادف معانی قبلی هست بعد از واژه دیگر قرار گرفتند خود این تصادف، تصادف غریبی است توجه بفرمایید.

پرسش: مشترک ... پاسخ: فرض این هست که مثال زدم که مثلاً می‌گویم من عاشق مهر و محبت هستم این کلمه مهر هم می‌تواند به معنای خورشید باشد هم می‌تواند به معنای مرادف محبت باشد بحث این است که اینکه دقیقاً کلمه مهری که مرادف خورشید هست کنار محبت قرار گرفته اینکه اگر اینها جنبه توضیحی هم داشته باشد تأکیدی داشته باشد جنبه تأکیدی داشته باشد خب طبیعی است که کنار هم قرار بگیرند ولی اگر جنبه تأسیسی داشته باشد اینکه اینها کنار هم تصادفاً قرار گرفتند تصادفاً یک واژه‌ای کنار واژه دیگر قرار گرفته که یکی از معانیش مرادف دیگری هست خود این از جهت تصادف یک امر غریبی است و خود همین احیاناً اگر ذاتاً ما قبول کنیم که تأسیس اولی از تأکید هست این یک اقتضاء

خاصی هست که نسبت به خصوصیت مورد دارد که این اقتضاء مقدم بر آن اقتضاء عام است اگر به طور کلی هم این بحثهای اقتضائات خاص را که آوردم برای همین بود ببینید ما اگر کلیةً هم قبول کنیم که اصلاً متکلّمین حرف که می‌زنند حرف جدید می‌خواهند بیاورند حرف تأسیسی نمی‌زنند درست. ولی در جایی که یک واژه‌ای به کار بردند که این واژه مرادف واژه قبلی یا واژه بعدی هست علی احد معانیه در اینجا آیا جنبه تأکیدی به کار بردند ای جنبه تأسیسی؟ ممکن است ما بگوییم اینجا اصلاً تأکید اولی هست به دلیل اینکه، اینکه تصادفاً این واژه‌ها کنار هم قرار گرفتند خیلی غریب است اما اگر توضیح باشد خب توضیح طبیعی هست خیلی چیز مستبعدی نیست بنابراین این مثالها را یک کاسه نباید ... کرد بله در بحث اینکه یک وصفی ما داریم این وصف نمی‌دانیم توضیحی هست یا احترازی هست اگر شما آن قاعده را به طور کلی بپذیرید ممکن است بگوییم خب عیب ندارد اینجا وصف بودن خیلی نکته خاصی را اقتضاء نمی‌کند که این نتواند توضیحی باشد شاید بشود با پذیرش اصل قاعده التأسیس اولی من التأکید در این مورد توضیحی بودن و احترازی بودن آن را پیاده کرد ولی در این مثالهای خاصی که هست اگر نگوییم اصل اینجا تأکیدی هست و نکته‌ای که منشأ تأکید می‌شود اقوی هست از نکته‌ای که منشأ تأسیس می‌شود برعکس نیست بنابراین این در این طور موارد.

حالا مطلب که می‌فرموید چی بود؟

پرسش: ما بگوییم اصل اینکه مفرد بعد از مفرد با واو عطف بشود بله ولی یک جمله‌ای بعد از یک جمله‌ای بیاید دو پهلو هست نمی‌دانیم تأکید است یا تأسیس است این ببینیم همین‌جاها آیا تأکید معمولاً این معلوم نیست ما نمی‌توانیم این دوباره برویم دایره بزرگتر که متکلّمین معمولاً تأکید نمی‌کنند تأسیس می‌کنند یعنی ... پاسخ: اشکال ندارد من این را عرض کردم اگر در آن دایره خاص ما نتوانیم تشخیص بدهیم باید به دایره بالاتر رفت ولی آیا حتماً آن دایره خاص را ما نمی‌‌توانیم؟ بحث من این بود

پرسش: مصداقاً مثلاً من می‌خواستم اشکال کنم ... پاسخ: نه آنکه عرض کردم به طور کلی ما هر چه دایره ... اول باید دایره را تنگ‌تر اگر در آن دایره تنگ‌تر بتوانیم بفهمیم که خب هیچ اگر نتوانیم مرتب دایره را باید بزرگ‌تر کنیم، دایره را بزرگ‌تر کنیم، دایره را بزرگ‌تر کنیم درست است ولی اولاً دو نکته را باید توجه بکنیم یکی اینکه ما گاهی اوقات ممکن است آمار آن دایره خاص را به طور دقیق نتوانیم در نظر بگیریم ولی اینکه جهت‌گیری کلی‌اش به کدام سمت است خودش مؤثر هست یعنی فرض کنید ما نمی‌‌دانیم که مثلاً پنجاه درصد به چه شکل هست ولی می‌دانیم بیشتر ... مثلاً ببینید حالا یک نمونه‌ای به شما عرض بکنم یک موقعی شما در بحثهای آمارگیریهایی که انجام می‌شود یک موقعی فرض کنید گرایش خاص کل جامعه به یک جریان فکری خاص است غلبه کل جامعه، ولی شما می‌خواهید حالا رأی‌گیری کنید از جوانها آن گرایش کلی جامعه به درد نمی‌‌خورد در یک دایره محدودتر ببینید گرایش جوانها به کدام جریان خاص است بله اگر ما گرایش جوانها را نتوانیم تشخیص بدهیم می‌شود از گرایش کل جامع یک نوع برداشت نسبت به گرایش جوانها تلقی کرد به شرطی که ما تغایر جدی گرایش جوانها نسبت به کل جامع را احراز نکرده باشیم گاهی اوقات ممکن است ما این خاص را نتوانیم تشخیص بدهیم ولی اینکه یک نمونه هست متفاوت با نمونه‌های دیگر

پرسش: تفاوتش را احزار کردیم پاسخ: تفاوتش را احراز کنید از آنها مشکل است دیگر

پرسش: احتمالش را بدهیم پاسخ: نه احتمالش اگر هم احتمال تفاوت بدهیم هم احتمال عدم تفاوت آن کافی نیست ولی اگر بستگی دارد چه مقدار احتمال، اگر احتمالش پنجاه پنجاه باشد نه احتمالش بیشتر باشد یعنی قوت احتمال تفاوت، قوت احتمال تغایر این مورد با موردهای دیگر اینها تأثیر دارد و اینها دخالت دارد ما در این بحثها گاهی اوقات چنان بحث را کلی می‌کنیم که یک نکته‌ای که یک موقعی دیدم یک جایی نوشته بود می‌گفت ایرانی جماعت اظهار نظرهایی که می‌خواهند بکنند سعی می‌کنند خیلی کلی بگویند آدمیزاد اصلاً این طوری است

حالا یک خصوصیات، خصوصیات ایرانی است خصوصیات قومی است می‌‌گویند آدمیزاد اصلاً از فلان مزه خوشش نمی‌آید آدمیزاد برایش لباس سیاه لباس عزاست حالا بابا ممکن است این در عرف خاص وجود داشته باشد و امثال اینها. این اقتضاء آدمیت نباشد این کلی‌گویی‌های زیاد کلی کردن خیلی به اصطلاح یک خارجی آمده بود مصاحبه‌ای از همین طور سؤالات کلی مصاحبه‌گر با او کرده بود گفته بود که مثلاً من در مورد خودم می‌توانم اظهار نظر کنم ولی این طور کلی که شما دارید می‌گویید من نمی‌توانم اظهار کنم و این واقعاً مطلب درستی هست هم هست که ما در اظهار نظر کردنها و تحلیلهایمان این قدر هِی کلی‌های عرش و فرش را به هم نبافهیم تصور کنیم که ... یک موقعی هست ما برهان عقلی داریم برهان عقلی اقتضاء می‌کند که از آن کلی چیز ولی بحث این است از استقراء وقتی می‌خواهیم ... خیلی از اینها ناشی از استقراء است استقراء هر مقدار استقراء در دایره محدودی هست در آن دایره جواب می‌دهد نه خیلی خیلی کلی که آنچنان مورد بحث هست حالا ادامه بحث إن شاء الله دوشنبه.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»